

## رابطه سیر و سلوک عرفانی با مفهوم اسقاط تدبیر در اندیشه‌های ابن عطاءالله اسکندرانی<sup>۱</sup>

رضا الهی منش<sup>۲</sup>

استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب قم، ایران

نعیمه ابراهیمی<sup>۳</sup>

دانشجوی دکتری تصوف و عرفان اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب قم، ایران

### چکیده

ابن عطاءالله اسکندرانی شاذلی به عنوان اولین نگارنده اندیشه‌های شاذلیه و گسترش‌دهنده این افکار شناخته شده است. اندیشه‌هایی که تماماً بر مبنای اسقاط تدبیر مفهوم پیدا می‌کنند. ابن عطاء، سالک را در ابتدای سلوک از تدبیر کردن منع می‌کند؛ چون اراده انسان در برابر اراده خداوند هیچ است و انجام تدبیر، حجابی برای سلوک ایجاد می‌کند. مقامات نه‌گانه ابن عطاء -یعنی توبه، زهد، صبر، شکر، خوف، رجاء، رضا، توکل، و محبت- اگر با اصل اسقاط تدبیر همراه شوند، صحت پیدا می‌کنند و حتی آخرین مقام یعنی محبت در نزد او کامل‌ترین مقام نیست؛ به دلیل آن که در مقام پایین‌تر آن یعنی رضا، اصل اسقاط تدبیر چشم‌گیرتر است و سالک در آن هیچ اراده‌ای از خود ندارد. احوال پنج‌گانه مد نظر او انس، قبض، بسط، فنا و بقا هستند. ابن عطاء رابطه میان مقامات و احوال و اعمال را این‌گونه روشن می‌کند که عمل نیکو نتیجه حال نیک است و حال نیک به سبب تحقق کامل مقامات در وجود سالک رخ می‌دهد و در نهایت تمام این راه سیر و سلوک به معرفه الله خواهد انجامید.

### کلیدواژه‌ها

شاذلیه، ابن عطاءالله اسکندرانی، سیر و سلوک، مقامات و احوال، اسقاط تدبیر.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۸/۲۱

۲. پست الکترونیک: elahimanesh@yahoo.com

۳. پست الکترونیک (مسئول مکاتبات): nebrahimi83@gmail.com

## مقدمه

یکی از راه‌های آشنایی با دیدگاه‌های خاص سلسله‌های تصوف و سیر تکاملی اندیشه‌های آنان مطالعه احوال، افکار و آثار صوفیان ملل گوناگون است. مصر از دیرباز مکان مناسبی برای رشد تصوف بوده است و هم اکنون نیز سلاسل بسیاری با جدیت تمام در این سرزمین مشغول به فعالیت هستند و هر یک آداب و رسوم خاصی دارند. یکی از بزرگ‌ترین طریقه‌های تصوف مصر، شاذلیه است که پایه‌گذار آن ابوالحسن شاذلی (د ۶۵۶ق) استاد ابن عطاءالله بوده است.

ابن عطاءالله اسکندرانی جذامی شاذلی، فقیه و شیخ‌الشیوخ سلسله شاذلیه مصر (د ۷۰۹ق) از اهمیت ویژه‌ای در این طریقه برخوردار است،<sup>۱</sup> زیرا ابوالحسن شاذلی و جانشینش، ابوالعباس مرسی، هیچ اثر مکتوبی از خود برجای نگذاشته‌اند و ابن عطاء اولین کسی است که آراء و اقوال آنان را به صورت مدون و کامل جمع‌آوری کرده است. از این رو، تمام مشایخ و محققان بعدی شاذلیه از آثار او برای آشنایی با شیوخ بزرگ شاذلی استفاده کرده‌اند. همچنین شاگردان بسیار او در سراسر مصر به تبلیغ سلسلهٔ خود پرداختند و باعث گسترش آن و شهرت ابن عطاء شدند، تا جایی که برخی از سلاسل نسب خود را به ابن عطاء می‌رسانند.<sup>۲</sup> از دیگر دلایل اهمیت وی در سنت تصوف اسلامی نظریه شاذوی درخصوص اسقاط تدبیر از عارف می‌باشد که تمام نظرات دیگر خود را بر مبنای آن پی‌ریزی کرده است؛ اما بیشترین علت شهرت ابن عطاء به سبب گسترش اندیشه‌های شاذلیه بوده است. تعالیمی مانند: ۱. رعایت تقوای الهی در همه حال؛ پنهان و آشکار ۲. پیروی از سنت رسول‌الله در گفتار و کردار ۳. رویگردانی از خلق در روزگار خوشی و

۱. برای آشنایی با زندگی ابن عطاء به این منابع می‌توان مراجعه کرد: ابن حجر عسقلانی، *الذکر الکاظم فی اعیان المائة الثامنة*، بیروت، ص ۲۷۳؛ تاج الدین سبکی، *طبقات الشافعیه الکبری*، ج ۵، ص ۱۷۶؛ ابن عماد، *شذرات الذهب فی اخبار ذهب*، بیروت، ۱۴۱۳ق، ص ۳۶؛ ابن عجبیه، *ایقاظ الهمم فی شرح الحکم*، محمد عبدالقادر نصار، قاهره، ص ۱۱؛ ابن تغری بردی، *النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره*، بیروت، ج ۷، ص ۳۷۱؛ ابن فرحون، *الذیاج المذهب فی معرفه اعیان علماء المذهب*، ص ۲۴۲؛ کامل‌ترین منبع معاصر کتاب *ابن عطاء و تصوفه از غنیمی الفتازانی* است.

۲. سلاسلی مانند: حبیبیه، ناصریه، شیخیه، خرازیه، زیانیه، حنصلیه و....

ناخوشی ۴. تسلیم و رضا در برابر خدا هنگام کمی و زیادی ۵. توکل به خدا در سختی و راحتی که تمام این آراء در کنار اسقاط تدبیر معنا می‌یابند.

مريدان شاذليه می‌آموزند که از آزار و اذیت دیگران نرنجند، بر آن صبر کنند و در حقوق خود مسامحه نمایند.<sup>۱</sup> این آموزه شاذلیه بر این عطاء نیز تأثیر گذاشته است، چنان که این عطاء هیچ‌گاه در مجادلات فرقه‌ای شرکت نکرد؛ تنها زمانی که این تیمیه به مشایخ صوفیه و به‌خصوص ابن عربی تهمت‌هایی وارد کرد، ابن عطا نزد حاکم شکایت برد و به مناظره با او نشست، این مناظره از جمله مناظرات مهم ابن تیمیه است.<sup>۲</sup> پیروان شاذلیه با این که نظرات خاص خود را دارند، هیچ‌گاه آراء صوفیان دیگر را رد نمی‌کردند و کلام صوفیان شطّاحی مانند بایزید بسطامی و حلاج را به علت غلبه احوال بر آنها می‌دانستند و برای آنان مسئولیتی در قبال سخنانشان نمی‌دیدند.

#### اندیشه‌های ابن عطاء در سیروسلوک

آراء ابن عطاء در سیروسلوک را می‌توان در عناوین اسقاط تدبیر، مجاهده بانفس، مقامات و احوال و معرفه‌الله بررسی کرد. البته مهم‌ترین آموزه ابن عطاء بحث اسقاط تدبیر است و این اصل مهم مبنایی است برای سایر اندیشه‌های او. ابن عطاء کتابی به نام *التنوير في اسقاط التدبير* را به طور کامل به این مبحث اختصاص داده است و در ابتدای کتاب، شواهدی از قرآن و احادیث برای اثبات این نظریه می‌آورد؛ مانند آیه «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا».<sup>۳</sup> برای روشن شدن مطلب و درک بهتر این نظریه، در ابتدا مقصود ابن عطاء را از تدبیر و سپس غرض وی از اسقاط تدبیر را بیان می‌کنیم.

تدبیر در نظر ابن عطاء به معنای اندیشه‌کردن در سرانجام کارهایی است که در آینده رخ خواهند داد و تدبیر پسندیده، تدبیری است که سالک را به قرب الی الله برساند؛ همانند تدبیر توبه، رزق و عبادت؛ ولی شرطی که برای این تدبیر می‌گذارد، این است که موافق با

۱. ابن عطاء الله اسکندرانی، *لطائف المنن*، به کوشش عبدالحلیم محمود، قاهره، بی تا، ص ۱۱۵.

۲. متن این مناظره در کتاب *مناظرات ابن تیمیه مع فقهاء عصره*، تألیف دکتر سید جمیلی، ص ۱۱ آمده است.

۳. نساء: ۴؛ ابن عطاء الله اسکندرانی، *التنوير في اسقاط التدبير بهامش تاج العروس*، مصر، ۱۳۲۱ق، ص ۳.

ارادهٔ خدا و رسول (ص) باشد. ابن عطاء این نوع تدبیر را برای محکم کردن عزم و نیت در طی طریق و رسیدن به نهایت راه مؤثر می‌داند و معتقد است که انجام دستورات خداوند و اطاعت و بندگی او بدون داشتن نقشه راه و در نظر گرفتن احتمالات مقدور نیست که این امر نیز نیاز به تفکر در آینده امور دارد؛ پس این تدبیر پسندیده به سالک کمک بسیاری می‌کند؛ اما آن چه که باید از آن بر حذر بود، تدبیر ناپسنداست.<sup>۱</sup>

### ۱. اسقاط تدبیر

باید در نظر داشت که منظور ابن عطاء از اسقاط تدبیر در افکار، این نیست که سالک تمام زندگی و معاش خود را کنار بگذارد، بلکه انسان باید با ایمان و اطمینان در برابر ترس‌ها و ناراحتی‌ها و غم‌ها ظاهر شود و از بندگی خلق آزاد شود و تدبیری را که مخالف اراده خدا و موافق لذت‌های نفسانی است، رها کند و مشتاق زیاد شدن اسباب زندگی نباشد. او تدبیر را از حجاب‌های سیر و سلوک و وصول به خدا می‌داند؛ زیرا اراده انسان در برابر اراده خداوند هیچ است و تدبیر همه امور از آن خدا می‌باشد و بس؛ بنابراین تدبیر امور توسط انسان را نوعی دخالت در امور خداوند محسوب می‌کند و سالک را در ابتدای ورود به مسیر الی‌الله به اسقاط تدبیر فرا می‌خواند و او را از انجام تدبیر در تمام مراحل سلوکی نهی می‌کند؛ زیرا که تدبیر امور را باعث اتلاف وقت سالک می‌داند؛<sup>۲</sup> ولی سالک بعد از طی مراحل سلوک به مقامی می‌رسد که تنها مدبّر خود را خداوند می‌داند و بس.

بنابراین تدبیر ناپسند، آن تدبیری است که فکر انسان را کاملاً به خود مشغول کند و لذت زندگی واقعی را از انسان بگیرد و او را همیشه به فکر اندازد که در آینده چه امری رخ خواهد داد و آلاً تدبیر امور دنیوی در حدی که شرع اجازه داده است، اشکالی ندارد و بعدها با طی طریق، انسان مؤمن به جایی می‌رسد که اگر مشکلی برایش پیش بیاید یا رزقی نصیب او شود، همه را به اراده خداوند نسبت می‌دهد.

ابن عطاء برای اثبات وجوب اسقاط تدبیر ده دلیل را ذکر می‌کند، از جمله:<sup>۳</sup> ۱. تدبیر

۱. پیرامون تدبیر پسندیده و ناپسند به *التنویر*...، ص ۲۴ به بعد مراجعه شود.

۲. ابن عطاء الله اسکندرانی، *التنویر فی اسقاط التدبیر بهامش تاج العروس*، ص ۲۹.

۳. برای اطلاع از همه دلایل به کتاب *التنویر*...، ص ۸ تا ص ۱۰ مراجعه شود.

امور انسان در ازل توسط خداوند انجام شده است؛ بنابراین او برای تدبیر زندگی این جهانی ما نیز برتری دارد. ۲. حسن تدبیر تنها از جانب خداوند انجام می‌گیرد و نفس برای تدبیر امور خود عاجز است. ۳. هنگام جاری شدن قدر بر انسان معمولاً اراده‌ای از جانب انسان بر آن کارساز نیست. ۴. خداوند مدبّر همه سرزمین تحت فرمان‌روایی خود است؛ از علوی، سفلی، غیب، شهادت، عرش و...؛ بنابر این انسان هم به عنوان عضوی از این مملکت، اگر تدبیر امور خود را بر عهده بگیرد، جهل انجام داده است.

در جمع‌بندی بحث تدبیر و اسقاط آن می‌توان گفت که تدبیر پسندیده‌ای که انسان را به قرب خداوند برساند، در نظر ابن عطاء لازمه راه است؛ ولی آن تدبیری که مطابق با لذت‌های نفسانی است، باید اسقاط شود و از آن دوری کرد؛ اما این نفسی که باید از لذت‌های آن دوری کرد، چه تعریفی دارد؟ و انواع آن و راه مجاهده با آن چیست؟

## ۲. نفس و مجاهده با آن

ابن عطاء برای تبیین اسقاط تدبیر به تعریف نفس و انواع آن می‌پردازد که در اینجا بدان اشاره می‌کنیم.

### ۱.۲. نفس و انواع آن

«النفس هی الجوهر البخاری اللطیف الحامل لقوی الحیاة والحس و الحركة الإرادیة و سماها الحکیم الروح الحیوانیه»<sup>۱</sup> در این تعریف، مراد ابن عطاء از حکیم، ارسطو است و روح حیوانی، همان نفس حسی در بیان ارسطو است.<sup>۲</sup> نفس به سه نوع اماره، لوّامه و مطمئنه نیز تقسیم می‌شود: نفس اماره، میل به بدن دارد، امر به لذات و شهوات حسی می‌کند، قلب را به سوی پایین جذب می‌کند و منبع اخلاق ناپسند است به این نفس، نام نفس مدبّره نیز می‌دهند؛ یعنی نفسی که تدبیر بدن می‌کند. دومین نوع نفس لوّامه نام دارد که تا حدودی به نور قلب روشن شده و شروع به اصلاح حال خود کرده است؛ این نفس را به دو دلیل نفس متردّد می‌خوانند یکی تعلق او به بدن از سویی و قلب از طرفی و دیگر این که بین تدبیر و

۱. ابن عطاء الله اسکندرانی، *مفتاح الفلاح*، بیروت، ۱۴۲۶ق، ص ۱۱.

۲. غنیمی التفتازانی، *ابوالوفا، ابن عطاء الله اسکندرانی و تصوفه*، قاهره، ۱۳۸۹ق، ص ۱۵۰.

اسقاط تدبیر در رفت و آمد است. نوع سوم، نفس مطمئنه می‌باشد که کاملاً به نور قلب روشن شده، صفات ناپسند از او دور و به اخلاق حمیده متصف گشته است؛ این نفس به طور کامل میل به قلب دارد و از بدن آزاد است؛ نفس متحققه نام گرفته، به این علت که به اسقاط تدبیر متحقق شده است و چون از تدبیر، آزاد می‌باشد، استحقاق این را دارد که به او خطاب شود: <sup>۱</sup> «یا ایته‌ا النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی».<sup>۲</sup>

در نظر ابن عطاء، دو صفتی که در این آیه به نفس، داده شده است - یعنی طمأنینه و رضا - جز با اسقاط تدبیر ممکن نخواهند بود و مطلب را این گونه شرح می‌دهد که ترک تدبیر در برابر خدا و اعتماد داشتن به حسن تدبیر او باعث خواهد شد که نفس از خداوند رضایت داشته باشد؛ در نتیجه تسلیم اوامر او خواهد شد و به انجام آنها مشغول می‌شود، تا این که به خاطر ربوبیت و سرپرستی خداوند به آرامش می‌رسد.<sup>۳</sup> نفسی که به مقام طمأنینه رسیده است، به نور قلب روشن و از ظلمات تدبیر رها شده است و این آیه را «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور»<sup>۴</sup> نیز ابن عطاء به این صورت تفسیر می‌کند که سخن باری تعالی اشاره به همین هدایت شدن نفس از ظلمات تدبیر به سوی نور تسلیم و تفویض امور به خداوند دارد.<sup>۵</sup>

اما این نفس برای رسیدن به طمأنینه و بهره‌مندی از ولایت خداوند به یک شیخ کامل نیاز دارد تا این شیخ مراحل مجاهده با نفس را به سالک بیاموزد.

## ۲.۲. ضرورت وجود شیخ در مجاهده با نفس

برای مجاهده با نفس، وجود شیخی که بتواند راه درست را نشان بدهد، کاملاً ضروری است؛ این شیخ باید ویژگی‌هایی داشته باشد. دو عبارت از ابن عطاء در این جا نقل می‌شود

۱. ابن عطاء الله اسکندرانی، التنبیر فی اسقاط التدبیر بهامش تاج العروس، صص ۳۳ - ۳۴.

۲. فجر: ۲۷.

۳. ابن عطاء الله اسکندرانی، التنبیر فی اسقاط التدبیر . . .، صص ۳۳ - ۳۴.

۴. بقره: ۲۵۷.

۵. همان، ص ۱۷؛ همو، لطائف المنن، به کوشش عبدالحلیم محمود، قاهره، صص ۴۸ - ۵۰.

که به نظر می‌رسد کاملاً روشن کننده بحث باشند: «برای کسی که عزم بر هدایت دارد، شایسته است جوایب شیخی از اهل حقیقت شود؛ کسی که طریق را طی کرده باشد و هوای نفس را ترک؛ پس هنگامی که او را یافت، امر او را گردن نهد و از چیزهایی که نهی می‌کند، دوری ورزد و...»<sup>۱</sup> «شیخ، سالک را از سبک‌سری‌های نفسش مطلع و او را به سوی خدا هدایت می‌کند و به او می‌آموزد که از هر چیز غیر خدا فرار کند و راه رسیدن به خدا را برای سالک هموار می‌کند و احسان خدا را به تو نشان می‌دهد که اگر بدی‌های نفس را بشناسی، از او فرار می‌کنی و اگر احسان خدا را بشناسی، به سوی او رو می‌آوری و برای شکرگذاری از او به پا می‌خیزی...»<sup>۲</sup>.

پس شیخی راه بلد برای مجاهده با نفس نیاز است؛ اما این مجاهده نفس به چه معناست؟

### ۳.۲. مجاهده با نفس

همان‌طور که بیان شد، نفس اماره میل به بدی‌ها و لذات بدن دارد؛ بنابراین مبارزه کردن با این نفس در طی طریق لازم است. نزد ابن عطاء اولین گام برای سیر و سلوک، مجاهده با نفس است که در ابتدای راه بسیار مشکل می‌نماید؛ چون نفس میل به گناه دارد؛ ولی بعد از آن که احکام شرعی بر نفس تحمیل شد، طبع تغییر می‌کند و سالک از معصیت، نفرت پیدا می‌کند و به عبادت روی می‌آورد.

ابن عطاء در نصایحی به سالکان، مجاهده با نفس را این‌گونه شرح می‌دهد: «آیا می‌خواهی که با نفست مجاهده کنی؛ در حالی که آن را با شهوات قوی می‌کنی؟! آگاه باش که تو جاهلی. قلب، درختی است که با آب عبادت، سیراب می‌شود و میوه آن، احساس و شوق است؛ پس اگر قلب، خشک شود، میوه‌های آن می‌ریزد؛ در این حالت، زیاد ذکر بگو و مانند بیماری نباش که می‌گوید درمانی وجود ندارد تا شفا بیابم؛ بلکه بگو: شفا یافت نمی‌شود تا وقتی که درمان نشود. همراه با جهاد، شیرینی وجود ندارد و برای او هیچ راهی

۱. ابن عطاء الله اسکندرانی، *مفتاح الفلاح*، بیروت، ۱۴۲۶ق، ص ۳۳.

۲. همو، *لطائف المنن*، صص ۳۹ - ۴۰.

جز ذکر زبانی وجود ندارد؛ پس با نفس خودت مجاهده کن که این جهاد اکبر است.<sup>۱</sup> «به معالجه نفس در ابتدای راه احتیاج داری؛ اگر نفس، لذت بندگی را چشید، معالجه آن، خود به خود می‌آید و شیرینی‌ای را که در معصیت می‌یافت، اکنون در اطاعت پیدا می‌کند».<sup>۲</sup>

مجاهده با نفس مراحل دارد که سالک با هدایت شیخ و طی آنها به معرفهٔ الله می‌رسد.

#### ۴.۲. مراحل چهارگانه مجاهده با نفس

دیدیم که وجود شیخ برای نشان دادن مسیر درست و راهنمایی سالک، لازم است. ابن عطاء چهار مرحله برای این مجاهده در نظر می‌گیرد که این مراحل را شیخ به سالک می‌آموزد: ۱. ریاضت نفس، ۲. عزلت و خلوت و ذکر، ۳. رعایت آداب عملی سلوک، ۴. ترقی یافتن نفس در مقامات و احوال.

##### ۱.۴.۲. ریاضت نفس

تبدیل صفات ناپسند به صفات پسندیده، ریاضت نفس نام می‌گیرد که اساس و پایه آن، دیدن اوصاف خدا است و تلاش انسان برای شباهت یافتن به این اوصاف و متخلف به اخلاق الهی شدن به قدر ظرفیت انسانی.<sup>۳</sup> از مهم‌ترین صفات ناپسندی که ابن عطاء بر می‌شمرد یکی ریا، دیگری کبر و سومی اعتماد به خلق است. سالک باید صفات پسندیده‌ای را که در مقابل این صفات ناپسند هستند در جان خود جایگزین کند؛ که عبارت‌اند از اخلاص، تواضع و بلند همتی (مناعت).<sup>۴</sup>

او برای نفس ده آفت بر می‌شمرد که آن را از طی طریق باز می‌دارند: ۱. دیدن عمل (مغرور شدن به اعمال)، ۲. طولانی شدن آرزوها، ۳. نفس را به مقام ولایت رسیده پنداشتن، ۴. اعتماد به روی آوردن مردم به او، ۵. قانع شدن به منظره‌های غیر واقعی و خیالی، ۶.

۱. ابن عطاء الله اسکندرانی، التنبیه فی اسقاط التدبیر...، صص ۷، ۸.

۲. همان، ص ۲۴.

۳. همو، القصد المجرد فی معرفه اسم المفرد، مصر، ۱۴۳۸ق، صص ۲۴-۲۵.

۴. همو، لطائف المنن، ص ۷۴.



مأنوس شدن با آنچه ورد زبان شده است (عادی شدن ورد)، ۷. لذت بردن از واردات قلبی، ۸. تکیه و اعتماد بر وعد، ۹. اکتفا کردن به گمان، ۱۰. غفلت از خدا. سالک باید این آفات را از خود دور کند و نفس خود را با صفات پسندیده بیاراید، تا در مرحله بعد با عزلت و خلوت و ذکر مجاهده خود را وارد مرحله‌ای جدید کند.

### ۲.۴.۲. عزلت و خلوت و ذکر

سالک در این مرحله برای مجاهده با نفس باید به عزلت، خلوت و ذکر روی آورد تا این که نفسش را برای احوال وجد و فنا و معرفت خداوند آماده کند. ابن عطاء اصل خلوت‌گزینی را جزء ضروری برای طی طریق می‌خواند؛ زیرا دور شدن از خلق، نزدیکی به حق و کنار رفتن حجاب‌ها و زنده شدن قلب را دربردارد.

ابن عطاء میان عزلت و خلوت فرق نهاده است؛ او عزلت را به این معنا می‌داند که ذهن به عالم و خلق مشغول شود و انقطاعی معنوی از ما سوی الله پیدا کند؛ همچنین سالک باید عزلت خود را با تفکر همراه نماید؛ زیرا که تفکر همانند چراغ قلب است و اگر از قلب برود، نوری برای آن باقی نمی‌ماند.<sup>۱</sup> تفکر در مخلوقات خداوند باعث می‌شود که سالک به قدرت آفریننده آنها پی ببرد و در نهایت جز خدا هیچ نبیند. ابن عطاء می‌گوید: «بدان که اگر می‌خواهی به حضرت حق راه‌یابی و با او انس بگیری، ناچار باید از مردم عزلت جویی و خلوت را بر ملا ترجیح دهی؛ پس به میزانی که از خلق دور می‌شوی، به حق از لحاظ ظاهری و باطنی نزدیک خواهی شد.»<sup>۲</sup> «و بر تو خلوت و عزلت واجب است؛ پس کسی که عزلت‌گزیند و در آن پایداری نماید، افتخاری است برای او و کسی که عزلت‌اش از روی صداقت باشد، مواهب الهی همراه با فضل و لطف، او را به پیروزی می‌رساند و نشانه آن مواهب، کنار رفتن پرده‌ها، زنده شدن قلب‌ها و به دست آوردن محبت است.»<sup>۳</sup>

اما خلوت به معنای دوری‌گزیدن ظاهری از مردم است و باعث می‌شود که آینه قلب

۱. ابن عطاء الله اسکندرانی، *مفتاح الفلاح*، ص ۳۶ به بعد.

۲. همان، ص ۳۷.

۳. همو، *التنوير في اسقاط التدبير*، ص ۴۵.

جلا یابد و راه به سوی خدا هموار شود.<sup>۱</sup> خلوت شرایطی دارد به عنوان مثال اتاقی که برای خلوت انتخاب می‌شود، باید ویژگی‌هایی را دارا باشد؛ همچون ارتفاعی به اندازه قد یک انسان و طولی به قدر سجود و عرضی به میزان نشستن؛ بدون روزنه‌ای برای عبور نور و دور از صداها...<sup>۲</sup> سالک باید اصولی را در خلوت خود رعایت کند، مانند تطهیر لباس و تصمیم برای قرب به خدا، خلوت‌گزینی را از دیگران پنهان کردن، تمرکز بر یک موضوع واحد؛ یعنی خدا، پرهیز از گرسنگی و سیری زیاد و نخوردن غذای حیوانی، نخوابیدن تا زمان غلبه خواب و در عبادت به فرائض اکتفا کردن و انجام ذکر خاص اسم «الله» یا «هو» در خلوت.<sup>۳</sup>

اما جایگاهی که ابن عطاء برای ذکر، در این مرحله از مجاهده در نظر می‌گیرد، بسیار پر رنگ است چنانکه کتاب *مفتاح الفلاح* خود را به‌طور کامل به این مطلب اختصاص داده است.

ابن عطاء ذکر را این‌گونه تعریف می‌کند که رهایی از غفلت است به دوام حضور قلب در پیشگاه حق یا گذر کردن اسم الله بر قلب یا زبان؛ یا صفتی از صفات او یا فعلی از افعال او یا... که سالک با آنها به خدا نزدیک می‌شود.<sup>۴</sup> شرط صحت ذکر این است که بعد از ریاضت و عزلت انجام بگیرد. آداب خاصی برای ذکر در نظر گرفته شده است؛ به عنوان مثال لباس ذاکر باید پاک و خوشبو باشد، اگر سالک تحت تربیت شیخی است؛ باید صورت او را همیشه در ذهن داشته باشد و او را مانند هادی و دوستی در طریق الی الله بداند و از همت او یاری بجوید.<sup>۵</sup> اگر ذکر به صورت انفرادی و در خلوت سالک باشد، بهتر است که آرام و با صدای پایین ادا شود؛ او مانند فقیری متواضع می‌نشیند و سر به روی زانو دارد و چیزی را نمی‌بیند؛ با این نوع نشستن، قلب از تیرگی‌ها صاف می‌شود، به مقام جمع می‌رسد و اسرار و انوار به او رو می‌آورند<sup>۶</sup> و اگر ذکر به صورت جمعی و در مجالس

۱. ابن عطاء الله اسکندرانی، *مفتاح الفلاح*، ص ۳۵.

۲. همان، ص ۳۸.

۳. همان، ص ۲۸.

۴. همان، ص ۷.

۵. همان، ص ۲۱.

۶. همان، ص ۳۵.

خاص ذکر، گفته می‌شود، سالک به ناچار باید آن را با صدای آشکار ادا کند؛ با روشی یکسان و موزون.<sup>۱</sup> ذکر می‌تواند با قرائت وردی که شیخ به مرید خود تعلیم می‌دهد، انجام بگیرد که این ورد شاید دعایی خاص یا جزئی از قرآن باشد و در اوقات معین خوانده می‌شود و این نوع ذکر برای سالک مبتدی جزء واجبات سلوک است. ورد مطلوب، آن وردی است که تقریب به خدا را در پی دارد؛ اما آنان که به نهایت راه رسیده‌اند، قلب آنان در تمام اوقات به ذکر مشغول است؛ ابن عطاء سالک را بر حذر می‌دارد از این که خود را جزء منتهیان بداند و ورد را ترک کند.<sup>۲</sup> او ذکر را پاک‌کننده قلب از عیوب می‌داند و همچنین نوری که قلب تیره شده به وسیله شهوات و توجه به خلق را روشن می‌کند، سالک را برای صفای قلب و دریافت نور به صلوات بر پیامبر(ص) تشویق می‌کند؛ زیرا که صلوات بر حضرت باعث جاگرفتن محبت او در قلب سالک و توجه به صفات حضرت و در نتیجه پاکی قلب می‌شود.<sup>۳</sup>

ذکر به دو نوع مطلق و مقید تقسیم می‌شود. ذکر مقید دارای زمان و مکان مشخصی است؛ مانند ذکر که در ایام حج ادا می‌شود و ذکر مطلق، ذکر است که در همه احوال می‌توان به زبان آورد و ستایش خدا را در بر دارد یا آیه‌ای است؛ این ذکر مطلق دارای سه مرتبه است؛ ذکر زبانی، ذکر قلبی و ذکر سرّ. در ذکر سرّ، سالک از نفس خود کاملاً جدا می‌شود و حال فنا را می‌شناسد؛ چون در این نوع ذکر، ذاکر توجهی به ذکر و قلب ندارد و اینها را حجابی می‌داند که مانع رسیدن به معرفت هستند. در اینجا مذکور در قلب جا گرفته است و این حال فنا اگر دوام پیدا کند، سالک به عالم اعلی عروج می‌کند و نقش ملکوت و لاهوت بر او تجلی پیدا می‌کند، حق را در هر چیزی به روشنی می‌بیند و در نهایت ذکر سرّ باعث رسیدن به معرفت الله می‌شود.<sup>۴</sup>

این شیخ شاذلی، ذکر را از لحاظ لفظ به پنج دسته تقسیم می‌کند:

۱. ذکر «لا اله الا الله» که این را ذکر نفی و اثبات می‌نامد.

۱. ابن عطاء الله اسکندرانی، *مفتاح الفلاح*، صص ۱۷، ۱۸.

۲. همان، ص ۳۶.

۳. همان، صص ۷، ۳۳.

۴. همان، ص ۹.

۲. ذکر «لا اله الا الله محمد رسول الله».
  ۳. ذکر «سبحان الله» که ذکر تنزیه است.
  ۴. ذکر «الله» را ذکر مفرد نامیده است.
  ۵. ذکر «هو» که مرتبه بالای ذکر است و نهایت حقیقت و دلیلی بر استیلائی ذکر حق بر سر سالک.<sup>۱</sup>
- این گزیده‌ای از آداب مرحله دوم مجاهده با نفس یعنی عزلت و خلوت و ذکر بود که عارف را برای رسیدن به حال فنا و معرفت آماده می‌کنند و نزدیکی به خدا و صفای باطن را در بردارند. بنابراین مرحله دوم مجاهده نفس با عزلت و خلوت و ذکر به کمال خود می‌رسد تا این که در مرحله سوم با رعایت آداب عملی سلوک سالک نفس خود را در طی مراتب کمال یاری کند.

#### ۳.۴.۲. رعایت آداب عملی سلوک

ابن عطاء سومین مرحله مجاهده با نفس را رعایت آداب سلوک می‌داند و برای آن اهمیتی ویژه قائل است. کتاب *الحکم* در قالب موعظه این آداب را به سالک می‌آموزد؛ از مهم‌ترین این آداب می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- تجرید، به این معنا که سالک، اشتغال به امور دنیایی را به طور کامل کنار می‌گذارد و به طریق الی الله رو می‌آورد و تسبب، یعنی آن که علاوه بر طی طریق به امور و اسباب زندگی روزمره و کسب رزق نیز می‌پردازد؛ اما ابن عطاء مقام کسی را که به تجرید رسیده است، بالاتر می‌داند.<sup>۲</sup>

- وقت؛ که می‌توان آن را مترادف با ابن الوقت بودن دانست، به این معناست که سالک در هر یک از حالاتی که بر او واقع می‌شود، حق آن وقت و حالت را درست ادا کند. به عنوان مثال هرگاه به معصیتی دچار می‌شود، استغفار نماید و آن لحظه‌ای که عبادت انجام می‌دهد، آن را فضلی از جانب خدا بداند و ...

- طلب، البته ابن عطاء طلب از خداوند و مخلوقات را امری ناپسند می‌داند زیرا از

۱. ابن عطاء الله اسکندرانی، *مفتاح الفلاح*، ص ۳۲.

۲. همو، *التنوير في اسقاط التدبير بهامش تاج العروس*، ص ۲۷.

نظر او طلب کردن به معنای عدم اعتماد و توکل به خواست و اراده خداوند است. از این رو، تنها طلبی پسندیده است که سالک در آن اظهار فقر نزد خداوند و عبودیت در پیشگاه او کند. «ربما دلهم الأدب، علی ترک الطلّب، اعتماداً علی قسمته و اشتغالاً بذكره عن مسألته»<sup>۱</sup>.

- عطا و منع، که بر بخشش و قهر خداوند دلالت دارند و خداوند آن‌گاه که بر بنده عطا می‌کند، قصد دارد، صفت بخشندگی خود را به او نشان دهد و آن‌گاه که چیزی را از او منع می‌کند، در پی شناساندن صفت قهر خود به سالک است؛ پس منع نشانه احسان خداست.<sup>۲</sup> ابن عطاء سالک را از احساس شادی هنگام عطای الهی و حزن زمان منع خداوند بر حذر می‌دارد و معتقد است که این اعمال نشانه اعتماد سالک بر نفس خود و خواهش‌های نفسانی‌اش است و رفتارهای خلاف آن را نشانه اسقاط اراده و تدبیر سالک می‌داند که در نظر او مطلوب هستند.

- اعمال و عبادات؛ ابن عطاء معتقد است که سالک با اعمالی نظیر نماز، روزه، ذکر و... به خداوند نزدیک می‌شود. اما سالک مبتدی اعتمادش بر این اعمال است و اگر در انجام آنها دچار نقصان شود، امیدش نیز کم می‌شود؛ ولی عارفی که به نهایت راه رسیده است، این اعمال را وسیله می‌داند و نقصان آنها، امید او را کم نمی‌کند؛ زیرا که فاعل تمام این افعال را خداوند می‌داند و بس. در کل این عطاء اخلاص در اعمال را نیز همین می‌داند که فرد بر عمل خود تکیه نکند و این اعمال را از جانب اراده خود نداند؛ بلکه همه را به خداوند نسبت دهد. بنابراین شرط رعایت آداب اعمال، اخلاص است.

- آخرین اصل از آداب سلوک، پرهیز از گرفتار شدن به استدراج است. این استدراج نتیجه مغرور شدن به طاعات و عباداتی است که انجام پذیرفته است و ابن عطاء سالک را از فریفته شدن با نعمت‌های الهی بر حذر می‌دارد و این نعم را در حقیقت حجاب راه سالک و موجب غفلت از امتحان الهی می‌داند و معتقد است که این نعمت‌های ظاهری و باطنی از

۱. الکیالی، عاصم ابراهیم، اللطائف الإلهیه فی شرح مختارات من الحکم العطائیه، بیروت، ۱۴۲۴ق، ص ۱۰۷.

۲. ابن عجیبه فاسی، ایقاظ الهمم فی شرح الحکم، محمد عبدالقادر نصار، قاهره، ۲۰۰۵م، ص ۲۲۶.

جانب خدا هستند نه بنده؛ پس مغرور شدن به آنها بی‌فایده است.<sup>۱</sup> در تمام مباحث فوق \_اگرچه تلویحاً\_ دیدیم که ابن عطاء بر بحث اصلی اندیشه‌های خود یعنی اسقاط اراده و تدبیر تکیه دارد و تمام این آداب عملی سلوک را بر اساس آن می‌پذیرد و شرط صحت آنها را نیز همین امر می‌داند. سالک با رعایت این آداب، آماده می‌شود تا در مرحله بعد از مقامات مختلف گذر کند و احوالی بر او وارد شود که به معرفت الله دست یابد.

#### ۲.۴.۴. بالا رفتن نفس در مقامات و احوال تا رسیدن به معرفت الله

ابن عطاء طی مقامات و احوال را وسیله‌ای برای رسیدن به معرفت می‌داند؛ نه این که آنها را هدف در نظر بگیرد. در اینجا به توضیحی مختصر در باب هر یک از مقام‌ها و احوال می‌پردازیم؛ سپس از نظر ابن عطاء اصل اسقاط تدبیر را برای هر کدام اثبات می‌کنیم.

#### ۳. مقامات

ابن عطاء نه مقام -توبه، زهد، صبر، شکر، خوف، رجاء، رضا، توکل، و محبت- را بر می‌شمارد و شرط صحت هر یک از مقام‌ها را اسقاط تدبیر و اختیار از انسان ذکر می‌کند.<sup>۲</sup> او کسب مقام را به اراده سالک نمی‌داند؛ زیرا خالق اراده و افعال انسان، خداوند است.

#### ۳.۱. توبه

اولین مقام است و تا وقتی که قبول نشود، بقیه مقامات متحقق نمی‌شود. توبه با تفکر و خلوت انجام می‌گیرد. برای تحقق این مقام باید در اعمال روزانه تفکر شود؛ اگر طاعتی یافت شد، شکر شود و اگر معصیتی، استغفار کند و به سوی خدا بازگردد.<sup>۳</sup>

۱. ابن عطاء الله اسکندرانی، *لطائف المنن*، ص ۳۵؛ الکیالی، عاصم ابراهیم، *اللطائف الإلهیه فی شرح مختارات من الحکم العطائیه*، ص ۱۰۰ من الحکم العطائیه.

۲. در کتاب *التنویر فی اسقاط التدبیر بهامش تاج العروس* صفحه ۷ به بعد این مقامات و ارتباط آنها با اسقاط تدبیر، به اختصار آمده است.

۳. ابن عطاء الله اسکندرانی، *التنویر فی اسقاط التدبیر بهامش تاج العروس*، صص ۲، ۳.

مهم‌ترین چیزی که به سالک کمک می‌کند تا مقام توبه را به طور کامل متحقق کند، ایمان به احاطه اراده خداوند بر همه چیز و همچنین اسقاط اراده و تدبیر از خود است.<sup>۱</sup> معنای توبه بازگشت به سوی خدا است از هر چیزی که باعث عدم رضایت اوست. ابن عطاء تدبیر را شرک در ربوبیت خداوند می‌داند؛ و به همین خاطر می‌گوید که پروردگار از تدبیر کردن انسان رضایت ندارد، پس باید از تدبیر دوری کرد.

### ۲.۳. زهد

خاستگاه آن، تأمل و تفکر سالک در امور دنیا است؛ تا به این نتیجه می‌رسد که انس با دنیا باعث حزن و کدورت است؛ پس نسبت به دنیا زهد خواهد ورزید. زاهد به ثبات نفس می‌رسد؛ به صورتی که توجهی به دنیا ندارد.<sup>۲</sup> زاهد دو علامت دارد: یکی این که هرگاه از دنیا چیزی می‌یابد، آن را ایثار می‌کند و دیگری این که وقتی از اسباب دنیا بهره‌ای نمی‌برد، احساس آرامش می‌کند.<sup>۳</sup>

زهد به دو دسته تقسیم می‌شود؛ یکی زهد جلی و دیگری زهد خفی. در زهد جلی، زاهد از آن دسته اسباب دنیا که زیادتر از حد نیاز او است، دوری می‌کند؛ هر چند اینها حلال هستند نظیر خوراک، لباس و... و زهد خفی را زهد در ریاست، شهرت دوستی و زهد در تدبیر همراه با خدا می‌داند؛<sup>۴</sup> یعنی این که زاهد پرهیز می‌کند از این که همراه با اراده خداوند اراده خود را نیز وارد کند.

### ۳.۳. صبر

ابن عطاء صبر را بر سه قسم می‌داند: ۱. صبر بر ترک محرمات، ۲. صبر بر انجام واجبات، ۳. صبر بر ترک تدبیر و اختیار.

مقام صبر، وقتی متحقق می‌شود که سالک بر آن چیزهایی که جزء لوازم عبودیت

۱. ابن عطاء الله اسکندرانی، التنبیر فی اسقاط التدبیر بهامش تاج العروس، ص ۷ به بعد.

۲. الکیالی، عاصم ابراهیم، اللطائف الإلهیه فی شرح مختارات من الحکم العظائیه، صص ۶۳ و ۱۶۴.

۳. ابن عطاء الله اسکندرانی، التنبیر فی اسقاط التدبیر بهامش تاج العروس، ص ۲۴.

۴. همان، ص ۷.

است، صبر کند و یکی از این لوازم، اسقاط تدبیر از انسان است؛ در نتیجه صابر ناچار است که از تدبیر خالی شود تا این که صبر او صحیح باشد.<sup>۱</sup>

### ۴.۳. شکر

به سه صورت انجام می‌پذیرد: ۱. شکر زبانی ۲. شکر جوارحی ۳. شکر قلبی.<sup>۲</sup> در شکر زبانی نعمت‌های الهی بر زبان جاری می‌شود و این آیه «و أما بنعمه ربك فحدث»<sup>۳</sup> به این نوع شکر اشاره دارد. در شکر جوارحی، اطاعت خداوند انجام می‌شود «اعملوا آل داود شکرا»<sup>۴</sup> و شکر قلبی، اعتراف قلب به این است که خداوند تنها منعمی است که وجود دارد و همه نعمت‌ها از جانب او است: «و ما بکم من نعمة فمن الله».<sup>۵</sup> ابن عطاء برای شکر، ظاهر و باطنی قائل است؛ شکر ظاهری، به معنای گردن نهادن به اوامر الهی و اجتناب از نواهی است و شکر باطنی، دیدن نعمت‌ها از طرف خداوند و اقرار به این که آنها از جانب او هستند.<sup>۶</sup>

شکر به معنای انجام ندادن گناه در برابر نعمت‌های الهی است و عقل یکی از بزرگ‌ترین نعم است که باعث کمال انسان است و برای ادای شکر آن نباید تدبیری به وسیله آن انجام داد.<sup>۷</sup>

### ۵.۳. خوف و رجا

ابن عطاء، خوف و رجا را جزء مقامات ذکر می‌کند؛ ولی برخی از صوفیان، آنها را جزء احوال می‌دانند. سالک خداوند را دارای حکم نافذ و مشیت قاهر می‌داند و اطمینان دارد به این که خدا هر زمان بخواهد، می‌تواند احوال و مقامات را از او بگیرد؛ بنابراین خشیت

۱. ابن عطاء الله اسکندرانی، لطائف المنن، ص ۱۹.

۲. همو، التنویر فی اسقاط التدبیر بهامش تاج العروس، ص ۴.

۳. ضحی: ۱۱.

۴. سبأ: ۱۳.

۵. نحل: ۵۳.

۶. ابن عطاء الله اسکندرانی، لطائف المنن، ص ۲۰۷.

۷. همو، التنویر فی اسقاط التدبیر بهامش تاج العروس، صص ۷، ۸.



می‌ورزد و در خوف به سر می‌برد؛ در این زمان است که مقام خوف متحقق می‌شود. هنگامی که سالک به مقام خوف دست پیدا می‌کند، باید که رجاء و امید خود را نسبت به خداوند از دست ندهد و از رحمت خداوند ناامید نگردد و در اینجا خوف، باعث رجاء می‌شود و در نقطه مقابل، زمانی است که رجاء باعث خوف می‌گردد؛ چون سالکی که به مقام رجاء می‌رسد، خوف دارد که مبادا این رجاء با اختیار عقل او باشد و حجابی برای دیدن خدا.<sup>۱</sup> پس خوف، علت رجاء و رجاء علت خوف است. مهم‌ترین شرطی که ابن عطاء برای رجاء می‌گذارد، این است که با عمل و عبادت همراه باشد.<sup>۲</sup>

خوف از خدا و تدبیر انسان همراه با خدا در یکجا جمع نمی‌شوند. در مقام خوف، حملات خوف کاملاً متوجه قلب سالک است و در این صورت با وجود تدبیر، قلب آرامش پیدا نمی‌کند. همچنین زمانی که سالک به مقام رجاء رسیده است، قلبش از شادی با خدا پر است و پیوسته مشغول به عمل و عبادت است؛ پس هیچ زمانی برای تدبیر کردن باقی نمی‌ماند.<sup>۳</sup>

### ۶.۳. رضا و توکل

ابن عطاء، رضا را به معنای قبول کامل احکام الهی و تقدیر او و احساس آرامش در مواجهه با آنها می‌داند. در نظر او رضا به الله جز با فهم انجام نمی‌پذیرد و فهم جز با نور به دست نمی‌آید و نور فقط با نزدیکی در جوار حق ایجاد می‌شود و نزدیکی به حق تنها با عنایت حق ممکن است.<sup>۴</sup> تحقق به مقام رضا در حقیقت لازمه رسیدن به مقام توکل است؛ چون راضی به احکام خداوند و به قدر او، عنان افعالش را به دست خداوند داده است و در این که منافع را برای او جذب می‌کند، تنها به او اعتماد کرده است که همه اینها صفات متوکل هستند.<sup>۵</sup>

در اندیشه ابن عطاء، رضا و توکل هم جز با اسقاط تدبیر صحیح نمی‌باشند؛ زیرا آن

۱. ابن عطاء الله اسکندرانی، *لطائف المنن*، ص ۱۱۳.

۲. شرح رندی بر حکم، ج ۱، ص ۷۹.

۳. ابن عطاء الله اسکندرانی، *التنوير في اسقاط التدبير بهامش تاج العروس*، ص ۸.

۴. همان.

۵. شرح رندی بر حکم، ج ۲، ص ۹۷.

که به مقام رضا رسیده، فقط به تدبیر الهی اکتفا می‌کند و به همین دلیل همراه با تدبیر خدا، نمی‌تواند تدبیر امور را انجام دهد. همچنین تدبیر امور توسط انسان با مقام توکل ناسازگار است.<sup>۱</sup>

### ۷.۳. محبت

آخرین مقام، محبت است که در آن محب، چنان در عشق محبوب خود مستغرق است که وقتی برای تدبیر همراه با خداوند ندارد.<sup>۲</sup> محب از محبوب هیچ چیزی طلب نمی‌کند و هر چه دارد در راه معشوق می‌بخشد؛ ولی تنها دوام شهود معشوق را طلب می‌کند؛ یعنی این مقام، همراه با حظ نفسانی است؛ در مقابل، آن کسی که در مقام رضا به سر می‌برد، راضی به رضایت خداست؛ حال می‌خواهد این رضایت، وصال در پی داشته باشد یا فراق و آنچه را که خدا اراده کند، می‌پذیرد<sup>۳</sup> و این باعث شده است که رضا کامل‌ترین مقام باشد. بنابراین این مقام محبت نیز با تدبیر و اراده انسان ناسازگاری دارد؛ اما مقام رضا از آن کامل‌تر است.

### ۴. احوال

حال موهبت محض الهی است و هیچ اراده‌ای از سالک در به دست آوردن آن وجود ندارد؛ به گفته ابن عطاء هیچ حالی به سالک وارد نمی‌شود، مگر این که سالک با ورود آن حال به خداوند رو آورد؛ علت ورود احوال به قلب سالک این است که او را از زندان وجود آزاد سازند و راهنمایی به سوی شهود باشند.<sup>۴</sup> حال هیچ‌گاه پایدار نیست و اگر سالکی پایداری آن حال را طلب کند، شرط ادب در برابر پروردگار را رعایت نکرده و خواهان حظ نفس شده است؛ در حالی که علت حضور حال، تزکیه نفس از خواهش‌ها است.<sup>۵</sup> همچنین سالک سالک هنگامی که حالی بر او وارد می‌شود، خروج از آن را طلب نمی‌کند و به آن حالی که

۱. ابن عطاء الله اسکندرانی، التنبیر فی اسقاط التدبیر بهامش تاج العروس، ص ۸

۲. همان.

۳. همو، لطائف المنن، صص ۳۱ - ۳۲.

۴. شرح رندی بر حکم، ج ۱، ص ۵۴.

۵. همان، ص ۵۱.

خداوند داده، راضی است.<sup>۱</sup>

ابن عطاء رابطه بین مقامات، احوال و اعمال را این گونه روشن می کند که عمل نیکو نتیجه حال نیک است و حال نیک به سبب تحقق کامل مقامات در وجود سالک رخ می دهد.<sup>۲</sup> این احوال از نظر ابن عطاء عبارتند از: انس، قبض، بسط، فنا و بقا.

#### ۱.۴. انس

اولین حال زمانی رخ می دهد که سالک از خلق جدا شده باشد و در خلوت به سر ببرد؛ در این حالت است که عنایت الهی متوجه او می شود و حال انس بر او وارد می شود. ابن عطاء چگونگی جلوه گر شدن حال انس را این گونه شرح می دهد: «لَو انقطع عن الخلق لفتح لك باب الانس به تعالی؛ لأنّ الاولیاء قهروا انفسهم بالخلوة و العزلة، فسمعوا من الله و أنسوا به؛ فإن اردت أن تستخرج مرآة قلبك من الأکدار فارفض ما رفضوا و هو الأّانس بالخلق».<sup>۳</sup> او در مناجاتی پروردگار را این چنین خطاب می کند: «یا من أذاق أحباؤه حلاوة مؤانسته فقاموا بین یدیہ متملقین».<sup>۴</sup> از این بیان چنین بر می آید که حال انس همراه با مقام محبت وارد می شود.

#### ۲.۴. قبض و بسط

آن گاه که سالک احساس حزن، درد و رنج می کند و حظّ نفسانی ندارد، دچار حال قبض است و در حال بسط، احساس شادی، آرامش، رضا و حظّ بر نفس حاکم می شود. ابن عطاء حال قبض را بر حال بسط مؤثر می داند؛ به این علت که سالک همیشه از حظّ نفس موجود در بسط دچار حزن است و حال قبض به دلیل نداشتن حظّ نفسانی سالم تر از حال بسط است.<sup>۵</sup> آن کسی که جزء منتهیان طریق است، هیچ گاه احوال وارده در قلب او تغییر ایجاد

۱. ابن عجیبه فاسی، *ایقاظ الهمم فی شرح الحکم*، ص ۹۱.

۲. الکیالی، عاصم ابراهیم، *اللطائف الالهیه فی شرح مختارات من الحکم العطنیه*، ص ۹۹.

۳. ابن عطاء الله اسکندرانی، *التنویر فی اسقاط التدبیر*، ص ۳۳.

۴. همو، *المناجاة العطنیه*، آخر شرح رندی بر حکم، ج ۲، ص ۱۲۰.

۵. الکیالی، عاصم ابراهیم، *اللطائف الالهیه فی شرح مختارات من الحکم العطنیه*، ص ۱۰۱.

نمی‌کند و جمال و جلال الهی در نزد او یکسان است.<sup>۱</sup>

#### ۳.۴. فنا و بقا

فنا حالتی است که سالک از اعضاء و جوارح ظاهری و اشیاء خارجی و خصوصیات باطنی خود کاملاً ناآگاه است و اوج این فنا، زمانی است که سالک از فنای خود نیز مطلع نیست و به اصطلاح به فنای از فنا دست یافته است.<sup>۲</sup> ابن عطاء به سه نوع فنا معتقد است؛ فنای افعال، فنای صفات و فنای ذات. در فنای افعال، سالک برای خود و دیگران، فعلی را جز از طرف خداوند نمی‌بیند. در فنای صفات، آراستگی به صفات خداوند به اندازه ظرفیت سالک رخ می‌دهد و در فنای ذات، سالک عظمت ذات الهی را کشف می‌کند و به شهود حق دست می‌یابد. فنا گذرگاهی است برای رسیدن به بقا و اگر کسی در فنایش صادق باشد، در بقایش نیز صداقت خواهد داشت.

اما در حال بقا سالک همراه با خداوند در همه چیز حاضر است و بقاء به او زندگی می‌بخشد. به این علت، ابن عطاء بقا را کامل‌تر از فنا می‌داند که بقا، زندگی بخش است و فنا، میراننده از همه چیز، در فنا سالک از همه چیز غایب است و با بقاء در همه چیز حاضر. در ادامه فرق بین فنا و بقا را این گونه شرح می‌دهد که صاحب فنا، از خدا استقبال می‌کند؛ در حالی صاحب بقا استقبال شونده از جانب خدا است. احساس صاحب فنا محو می‌شود و حضرت قدس بر او گشوده می‌شود؛ در حالی که صاحب بقا در احساس حق و حضرت قدس به سر می‌برد. صاحب فنا دعوت شده به سوی خدا است و صاحب بقا دعوت کننده به سوی حق.<sup>۳</sup>

تا این جا چهار مرحله مجاهدهٔ با نفس به طور مختصر از نظر شیخ شاذلیه، ابن عطاء بیان شد. دیدیم که سالک با ریاضت، خلوت و ذکر، رعایت آداب عملی سلوک و طی مقامات و احوال، مجاهدهٔ نفس را کامل می‌کند تا این که به هدف اصلی خود یعنی معرفت الله برسد.

۱. ابن عجبیه فاسی، ایقاظ الهمم فی شرح الحکم، ص ۲۰۷.

۲. ابن عطاء الله اسکندرانی، مفتاح الفلاح، ص ۵؛ همو، عنوان التوفیق فی آداب الطریق، ص ۸۳.

۳. همان.

## ۵. معرفت الله

رسیدن به معرفت الله نهایت راهی است که شیخ شاذلی برای صوفی در نظر می‌گیرد؛ راهی که با مجاهده نفس آغاز و به معرفت ختم می‌شود. وصول به خداوند به معنای علم به وجود خداوند است و آلا خداوند از این که به چیزی متصل شود یا این که چیزی به او متصل شود، منزّه است.<sup>۱</sup> این وصول به معرفت الله در حال فنا رخ می‌دهد؛ البته در صورتی که حال فنا ادامه پیدا کند تا جایی که سالک به عالم اعلی عروج یابد و قدس لاهوت بر او هویدا شود. در ابتدای این حالت، صورت ملائکه، انبیاء و اولیاء بر او ظاهر می‌شود تا آن جا که سالک با اجازه حق در هر چیزی حاضر می‌شود و معرفت به حق در این حالت فنا حاصل می‌شود و سپس بقا پدیدار خواهد شد.<sup>۲</sup>

خداوند در روز الست وجود همه موجودات را به حد ظرفیت وجودی‌شان دارای معرفت کرده است و رسیدن به معرفت ذات، صفات و اسماء خود را بر همه آنها واجب ساخته است. این فعل الهی شامل انسان، فرشته، حیوان، جماد، نبات، هوا، خاک و آب می‌شود.<sup>۳</sup> ولی در انسان این معرفت فطری پس از ورود روح به بدن با حجاب‌های انسانی پوشیده شده است.<sup>۴</sup> و آن زمانی که قلب در دنیا زهد پیشه کند، ایمانش زیاد می‌شود در نتیجه توحیدش کامل می‌گردد؛ در این حالت است که از صفات بشری پاک می‌شود و صفات عالم اعلی را بر می‌گزیند و بصیرت خود را با فنای در ذکر اسماء حسنی کامل می‌گرداند تا این که قلب برای دریافت معرفت الهی آمادگی پیدا می‌کند.<sup>۵</sup>

معرفت به دو صورت عقلی و قلبی به دست می‌آید. معرفت عقلی مخصوص صاحبان عقل و استدلال است؛ اما معرفت قلبی، لطیفه‌ای است که خداوند در وجود همه انسان‌ها به امانت نهاده است.<sup>۶</sup> ابن عطاء به آن صوفیانی که با عقل و استدلال به معرفت الهی دست می‌یابند، نام سالک می‌دهد و آن دسته‌ای را که با قلب و شهود، به این معرفت می‌رسند،

۱. شرح زندگی بر حکم، ج ۲، ص ۴۳.

۲. ابن عطاء الله اسکندرانی، مفتاح الفلاح، ص ۹.

۳. همان، ص ۴۰.

۴. همو، لطائف المنن، ص ۲۸.

۵. همو، القصد المجرد فی معرفه اسم المفرد، ص ۹۳.

۶. همو، التنویر فی اسقاط التدبیر . . .، ص ۲۷.

مجدوب می‌نامد. سالک از دیدن آثار به وجود اسماء الهی پی می‌برد و از وجود اسماء به اوصاف او می‌رسد و از اوصاف به ذات: ولی مجدوب از کشف ذات به شهود صفات و اسماء و آثار دست پیدا می‌کند؛ در نتیجه انتهای راه سالکان، آغاز کار مجدوبان است؛ یعنی ذات الهی و ابتدای راه سالکان، انتهای راه مجدوبان است؛ یعنی آثار الهی.<sup>۱</sup>

طبق روال گذشته، اساسی‌ترین اندیشه ابن عطاء را که همان اسقاط تدبیر است، در اینجا نیز باید توضیح دهیم و رابطه بین معرفت و اسقاط تدبیر را روشن نماییم. همان‌طور که بیان شد، شیخ شاذلی معرفت به خدا را ودیعه‌ای از جانب خدا در روز الست به موجودات می‌دانست. این بدین معنا است که انسان در آن روز به حسن تدبیر خداوند برای خودش اعتماد کرده و برای خود تدبیری همراه با خدا در نظر نگرفته است. زیرا عارف در این مرتبه در مشاهده عظمت کبریاء خدا مدهوش است و راهی برای تدبیر کردن نخواهد داشت.<sup>۲</sup>

### نتیجه

ابن عطاء الله به عنوان یک صوفی شاذلی برجسته، نظام بخش اندیشه‌های طریقه خود بوده و تمام تفکرات عرفانی خود را بر اساس مهم‌ترین اصل اندیشه‌هایش یعنی اسقاط تدبیر بنا نهاده است و حتی شرط صحت تمام مقامات را با توجه به این اصل در نظر می‌گیرد که این تفکر را می‌توان تحت تأثیر کلام اشاعره دانست. به طور کلی او همانند اکثر مشایخ سلاسل تصوف در مصر بیشتر بر مباحث عرفان عملی تمرکز دارد و سالک را برای طی طریق به خلوت، عزلت، ذکر، طی مقامات و احوال فرا می‌خواند. همهٔ اندیشه‌های او بر پیروی از کتاب و سنت تأکید می‌کنند و این رمز مقبولیت سخنان او نزد فقها و صوفیان بوده است.

۱. شرح رندی بر حکم، ج ۲، ص ۹۰.

۲. ابن عطاء الله اسکندرانی، *التنوير في اسقاط التدبير*، صص ۸-۱۲.

## منابع

- ابن تغرى بردى، النجوم الزاهره فى ملوك مصر و القاهره، بيروت، پ ۱۴۱۳ق، ج ۸.
- ابن حجر عسقلاني، الدرر الكامنة فى اعيان المائة الثامنة، بيروت، بى تا.
- ابن عجيبة فاسى، ايقاظ الهمم فى شرح الحكم، محمد عبدالقادر نصار، قاهره، ۲۰۰۵ م.
- ابن عطاء الله اسكندراني، التنوير فى اسقاط التدبير بهامش تاج العروس، مصر، ۱۳۲۱ق.
- همو، لطائف المنن، تصحيح عبدالحليم محمود، قاهره، بى تا.
- همو، مفتاح الفلاح، بيروت، چاپ دوم، ۱۴۲۶ق.
- همو، عنوان التوفيق فى آداب الطريق، قاهره، ۱۳۵۳ق.
- همو، القصد المجرد فى معرفه اسم المفرد، مصر، ۱۴۳۸ق.
- همو، المناجاة العظائيه، آخر شرح رندى بر حكم، قاهره، ۱۳۰۴ق.
- ابن عماد، شذرات الذهب فى اخبار ذهب، بيروت، ۱۴۱۳ق.
- ابن فرحون، الديباج المذهب فى معرفه علماء المذهب، بى تا.
- حسيني طهرانى، محمد حسين، الله شناسى، ۱۳۷۵ش.
- رندى، غيث المواهب العليه (شرح حكم العظائيه)، قاهره، ۱۳۰۴ق.
- سبكي، عبدالوهاب بن على، طبقات الشافعيه الكبرى، بى تا.
- سيد جملى، مناظرات ابن تيميه مع فقهاء عصره، بيروت، ۱۴۰۵ق.
- غنيمى التفتازانى، ابوالوفا، ابن عطاء الله اسكندرى و تصوفه، قاهره، ۱۳۸۹ق.
- القلقشندى، صبح الاعشى، قاهره، ۱۳۴۰ق.
- الكياللى، عاصم ابراهيم، اللطائف الإلهيه فى شرح مختارات من الحكم العظائيه، بيروت، ۱۴۲۴ق.